

مصدق: نطق های تاریخی

(۲) نطق مصدق در رد اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی

برگرفته عیناً از کتاب "معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق" از محمد جعفری قنوازی ص ۱۳۳ تا ص ۱۳۹

نطق مصدق در رد اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی

زمانی علی دشتی در روزنامه «شفق سرخ» در معرفی سید ضیاءالدین طباطبائی چنین نوشت:

«در این که سید ضیاءالدین یک وقتی حامی سیاست روس و پس از آن مدافع سیاست انگلیس بوده به دلیل اوراق رعد که مظهر این سیاست‌ها بود هیچ جای شبهه نیست و به همین دلیل روزنامه رعد در ولایات نه تنها مورد توجه افکار عمومی نبوده بلکه مردم با یک قیافه خیلی عبوس و نفرت‌آمیزی آن را تلقی می‌کردند. در موقع تشکیل پلیس جنوب رعد نسبت به آن موافق بود. بعد از جنگ عمومی و تشکیل کابینه مشنوم و ثوق الدوله و آن میدان‌داری‌هایی که سید ضیاءالدین بر ضد مهاجرین و عناصر آزادی‌خواه و لیبرال‌های محبوب‌الممله و رئیس‌الوزراهای پاک دامن می‌کرد و از شخص و ثوق الدوله با کمال جرئت حمایت می‌نمود بر انزجار عملیات عمومی نسبت به رعد و صاحبش افزوده این انزجار و تنفر وقتی به سرحد کمال رسید که قرارداد شوم و ثوق الدوله با کاکس منعقد و متعاقب آن به مقاله پرحرارت، ولی بی‌منطق و مشتمل به مدیحه‌سرایی نسبت به و ثوق الدوله به قلم سید ضیاءالدین در رعد منتشر گردید.»

کینه تاریخی دکتر مصدق به سید ضیاءالدین از روزهای بلافاصله پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شکل علنی به خود گرفت. مصدق که در آن دوره والی ایالت فارس بود از دستورات سید ضیاءالدین سرپیچی کرد و تحت تعقیب قرار گرفت و تا او و کابینه‌اش بر سر کار بود به پایتخت قدم نگذاشت. مصدق در نطق تاریخیش در جلسه تغییر سلطنت قاجاریه، که در مجلس پنجم ایراد شد، پاره‌ای از ایرادات و انتقادات خود به سید ضیاءالدین را برشمرد. او هرگاه که فرصت می‌یافت از ناختم بر ضد سید ضیاءالدین کلماتی نمی‌ورزید. دشمنی مصدق با سید ضیاءالدین دشمنی با استعمار انگلیس بود، و او را نماینده و سرسپرده انگلیسی‌ها می‌دانست.

بیش از دو دهه بعد از نخستین کش‌مکش‌های دکتر مصدق و طباطبائی صبح روز سه‌شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ ساعت هفت و سی دقیقه دومین جلسه مجلس چهاردهم به ریاست جعفرقلی اسعد تشکیل شد. بررسی اعتبارنامه سید ضیاءالدین در دستور کار مجلس قرار داشت. دکتر رضا رادمش و تقی فداکار، از اعضای حزب توده، از مخالفان سرسخت سید ضیاءالدین بودند؛ اما مصدق موقع بررسی اعتبارنامه سید ضیاءالدین بیش از سایرین مخالفت خود را علنی کرد، و برای آن که متهم به هواداری از حزب توده نشود از آن‌ها خواست که مخالفت خود را پس بگیرند، و آن‌ها پس گرفتند. سخن‌رانی دکتر مصدق در رد اعتبارنامه عامل کودتای سوم اسفند قاطع و افشاگرانه بود. وقتی نوبت به دفاع سید ضیاءالدین رسید مصدق با تکیه کلام‌هایش، که در لابه‌لای حرف‌های سید ضیاء به گوش نمایندگان می‌رساند، مخالفت خود را با او تکرار کرد. مصدق با کلمات و جملاتی مثل «استغفرالله»، «هوچی‌گری نکنید»، «آه آه» و عبارات کوتاهی که به سخنان سید ضیاء ربط داشت بی‌پایه و اساس بودن استدلال‌های او را نشان داد. بی‌اعتباری سخنان سید ضیاء نیز آن قدر آشکار بود که گاه حتی موجب «خنده حضار» می‌شد. سید ضیاء به پاره‌ای از پرسش‌های دکتر مصدق پاسخ نداد، و مصدق ناچار شد در سومین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، که در روز چهارشنبه هفدهم اسفند تشکیل شد، پاره‌ای از پرسش‌های خود را تکرار کند؛ به عنوان مثال: «من از آقا سؤال کردم که اگر شما [پول] احتیاج نداشتید چرا موقع فرار از خزانه مملکت دستبرد نمودید و اگر احتیاج داشتید در این بیست و سه سال [پس از کودتای سوم اسفند] از چه ممر تحصیل نمودید؟ و از چه محلی سرمایه هنگفتی که دارید به دست آوردید؟»

به رغم همه صحبت‌های مصدق در روزهای ۱۶ و ۱۷ اسفند ۱۳۲۲ اعتبارنامه سید ضیاءالدین به تصویب اکثریت نمایندگان رسید. ابتدا گروهی از نمایندگان برای کفایت مذاکرات قیام کردند، و سپس دکتر مصدق و غلام‌علی فریور، رضازاده شفق، جواد عامری، ابوالقاسم صدوقاسی، ابوالقاسم نراقی، تقی فداکار، ابوالقاسم امینی، رضا رادمش، رحمت‌علی خلعت‌بری، شهاب فردوس، غلام‌حسین رحیمیان، میر صالح مظفرزاده، حبیب‌الله ذری، حسن علی فرمند (ضیاءالملک)، دکتر فریدون کشاورز و پروین‌کنابادی براساس ماده ۹۰ نظام‌نامه درخواست رأی‌گیری مخفی کردند. پس از رأی‌گیری معلوم شد که عده حاضر در مجلس ۸۶ نفر است که ۵۷ نفر رأی مثبت و ۲۸ نفر رأی منفی به اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی داده‌اند.

گفته می‌شود که رأی اکثریت نمایندگان به اعتبارنامه سیدضیا دو دلیل عمده داشته است: یکی دفاعیات او که در آن اظهار داشته بود رد اعتبارنامه‌اش پایه سلطنت و تشکیلات حاصله از کودتای سوم اسفند را سست و متزلزل می‌کند، و دو دیگر هراس پاره‌ای از نمایندگان که بیم تقویت حزب توده را داشتند، و پس از دکتر مصدق مخالف سرسخت سیدضیا بودند. البته این تأثیر افشاگری‌های دکتر مصدق آشکار است که اگر نمایندگان «پیر» مجلس از سر عافیت طلبی سخنان مصدق را شنیدند، جوانانی که فعال ماجراهای سیاسی بودند و هم‌چون نیرویی تازه نفس حوادث جامعه را زیر نظر داشتند از اظهارات مصدق سود فراوان بردند، و همین برای دکتر مصدق کافی بود که سیدضیا پس از مجلس چهاردهم، بی‌آبرو و اعتبار، بی‌کار خود رفت.

آقای دکتر مصدق: من بیست سال است ملت ایران را ندیده‌ام به ملت ایران تعظیم می‌کنم و امیدوارم که رشد ملی این‌قدر باشد که نظم را در جلسه رعایت کنند. من خیلی میل دارم که مطالب را سر بسته بگویم و این نطق را که من تهیه کرده‌ام دال بر صحت مدعی است. تلفن‌هایی که به من رسید، ملاقات‌هایی که با من شد و هر کس هم که مرا ملاقات کرد مرا مجبور نمود که قبل از خواندن این نطق یک عریضی بکنم. این‌طور شهرت داده بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و به جهت بستگی با حزب توده با آقای سیدضیالالدین مخالفت می‌کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم، مخالفت امروز من چه دخلی با حزب توده دارد. از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند، اگر پس نگیرند من در این‌جا یک کلمه صحبت نخواهم کرد.

دکتر رادمش: پس می‌گیرم.

دکتر مصدق: یکی بود؟

فداکار: بنده هم پس می‌گیرم.

دکتر مصدق: دفاع از وطن واجب عینی نیست واجب کفایی است. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن را بکند از گردن دیگران ساقط می‌شود. من می‌خواهم در راه وطن شریعت شهادت را بنوشم، من می‌خواهم در راه وطن بمیرم، من می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن بشوم، من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم. در روزنامه رعد امروز دیدم که اقدامات آقای سیدضیالالدین طباطبایی را به مدرک فرمان شاه قرار داده بودند که چون شاه فرمانی به ایشان دادند ایشان هم اقداماتی نموده‌اند. خواستم عرض کنم که کودتا در شب سوم حوت شد و فرمان شاه در ششم حوت به ولایت مخابره شد، پس فرمان شاه بعد از کودتا بوده و در نتیجه کودتا بوده. اگر فرمان شاه در اثر کودتا نبود چه طور می‌شد مدیر روزنامه رعد رییس الوزرا بشود؟

در آن فرمان به ایشان مأموریت انجام ریاست وزرایی دادند.

کدام سابقه حکم می‌کرد که رییس‌الوزرا مردم را حبس بکنند، مردم را گرفتار بکنند، نیک و بد را با هم بسوزانند؟ آقا یک روزنامه‌نویس بودند و فرمانده قوا نبودند با چه وسیله قشونی که در تحت سرپرستی کلنل اسمایلز انگلیسی بود در تحت اختیارات آوردند، اگر قشونی که در تحت اختیار داشتند به امر آقا بود که آقا قرارداد را ملغی فرمودند. وقتی که تلگراف‌ها به شیراز رسید کنسول انگلیس گفت که مرده گریه را کسی چوب نمی‌زند. قرارداد مرده بود، محتاج به موت نبود، قرارداد را کی بسته بود؟

وثوق‌الدوله و سرپرستی کاکس که نظر استعماری داشت، ولی همه مأمورین انگلیس صاحب این نظر نیستند. بنده مأمورین خوب از انگلستان دیده‌ام، من مأمورین بسیار شریف و وطن‌دوست از انگلستان دیده‌ام من مذاکراتی در شیراز و در تهران با این‌ها دارم. یک روز ماژور هود کنسول انگلیس آمد به من گفت ما حکم کرده‌ایم تنگستانی‌ها را تنبیه کنند. من حالم به هم خورد. گفت شما چرا حال‌تان به هم خورد گفتم چون این صحبتی را که کردید نه در نفع شما و نه در نفع ما است. گفت توضیح بدهید. گفتم شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویید که پلیس جنوب در شیراز منقرض است پس وقتی که شما پلیس جنوب را مأمور تنبیه تنگستانی‌ها بکنید بر منقرض آن‌ها افزوده می‌شود، تنگستانی‌ها اگر شرارت می‌کنند من تصدیق می‌کنم، اگر بعضی از آن‌ها راهزنی می‌کنند من تصدیق دارم، اگر آن‌ها را پلیس جنوب تنبیه کند آن‌ها جزو شهدا و وطن‌پرست‌ها می‌شوند و من راضی نیستم، ولی اگر من که والی هستم آن‌ها را تنبیه کنم وظیفه خود را عمل کرده‌ام. گفت توضیحات شما مرا قانع کرد شما کار خودتان را بکنید من از شما تشکر می‌کنم. بعد از چند روز من تنگستان را امن کردم و ماژور هود آمده از من تشکر کرد. این سابقه‌ای است که من با ماژور هود کنسول انگلیس دارم. با کلنل فریزر هم که امروز ماژور ژنرال فریزر شده سابقه دارم. آقای مؤیدالشریعه که یکی از ملاکین شیراز است روزی که من استعفا داده بودم و هنوز شاه استعفای مرا قبول نکرده بوده آمد به من شکایت کرد گفت از پلیس جنوب شکایت دارم. گفتم شکایت خودتان را بگویید. گفت شب عید است و محصول من در اطراف شهر بلند است و آن‌جا می‌خواهند پلیس جنوب اسب‌دوانی بکنند. من با پلیس جنوب

هیچ مکاتبه رسمی نمی‌کردم. پسر وکیل السلطنه وکیل دوره اول در پلیس جنوب بود. به کلنل فریزر پیغام دادم آقای مؤیدالشریعه شکایت دارند که اراضی او به واسطه اسب‌دوانی از میان می‌رود و زراعت او خراب می‌شود، کلنل به من پیغام داد بعد از این که اسب‌دوانی در آنجا تمام شد من فرستم هر چه خسارت می‌شود می‌پردازم. من خیال کردم که کار بزرگی برای مؤیدالشریعه انجام داده‌ام، او را خواستم و با او گفتم. او گفت مقصود من انجام نشد، مقصود من این است که در این سرزمین اسب‌دوانی نشود، اگر اسب‌دوانی بشود این عادت جاری خواهد شد و ملک من همیشه دچار این خسارت خواهد بود. گفتم والله بیش از این کاری از من ساخته نیست. روز بعد دعوتی از پلیس جنوب رسید که مرا دعوت به اسب‌دوانی کرده بودند، من روی کاغذ خصوصی برای پلیس جنوب نوشتم در جایی که صاحبش راضی نیست اسب‌دوانی بکنند من حاضر نمی‌شوم. کلنل فریزر مرا پای تلفن خواست و گفت کاغذ شما یک درس بزرگی برای من بود و فردا می‌آیم پیش شما و آنچه را در نظر دارید انجام می‌دهم. فردا آمد و یک نفر را هم آورده و گفت این کیست. گفتم این میرزا محمدخان زند، نماینده قوام‌الملک، است. گفت دیگر نماینده کیست. گفتم نماینده فرمانفرما است. گفت اگر این نماینده فرمانفرما بگوید که در سلطان‌آباد ملک فرمانفرما هم اسب‌دوانی بکنم ضرری برای مالک نیست شما به اسب‌دوانی می‌آیید. گفتم البته. با این که تمام دعوت‌ها برای فردا منتشر شده بود و تمام چادرها زده شده بود چار زندند و تمام دعوت‌ها را جمع کردند و برای سه روز بعد اسب‌دوانی را در سلطان‌آباد فرار دادند و از من دعوت کردند و بنده حاضر شدم. این هم یک سابقه کلنل شریف انگلیس است که

در شیراز دیدم. دیگر از اشخاصی که من او را فراموش نمی‌کنم و مراحم او و محبت‌های او را از نظر دور نمی‌کنم سرپرسی لرن، وزیر مختار انگلیس، است که حقیقتاً مرد بزرگ و وطن‌پرستی است که هر وقت مرا می‌دید و من راجع به مملکت خودم با او صحبت می‌کردم و در مصالح ایران با او نظریاتی می‌گفتم می‌گفت من به شما تحسین می‌کنم که شما وطن خود را دوست دارید. حالا این که از انگلیس‌ها من تمجید می‌کنم دولت اتحاد جماهیر شوروی نگویند که من از جنبه بی‌طرفی خارج شده‌ام من یک کاری هم با رتشتین، وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی، داشتم. از شیراز که آمده بودم من وزارت مالیه را قبول نمی‌کردم چهار پنج ماه کار وزارت مالیه با کفالت می‌گذشت، روزی که من به وزارت مالیه رفتم دیدم کسی کاغذ آورد گفت این را رتشتین داده که امضا کنید. دیدم اجاره‌نامه بانک استقراضی است. کابینه قوام السلطنه تصویب‌نامه‌ای صادر کرده بود که بانک استقراضی برای مدت سی سال به اجاره تجارخانه شوروی داده شود و نظر دولت شوروی این بود که چون ائبار نداشتند این بانک را برای ائبار اجاره بکنند. این اجاره را تنظیم کرده بودند آوردند که من امضا کنم من به مسیو رتشتین پیغام دادم که می‌خواهم شما را ملاقات کنم. گفت من فردا ناهار منتظر شما هستم. فردا رفتم در سفارت ناهار می‌خوردیم گفت اجاره‌نامه را چرا امضا نکردید. گفتم والله حقیقتش این است که من استنکاف از امضای اجاره‌نامه ندارم، ولی این اجاره را برای خود شما صلاح نمی‌دانم. گفت چرا. گفتم مردم این طور تصور می‌کنند که شما آنچه در نتیجه معاهده داده‌اید می‌خواهید از ما پس بگیرید، شما در این معاهده از قرض گذشته خیلی چیزها به ایران دادید، بناهای خودتان را به ایران واگذار کردید، ولی این اجاره‌نامه که شما می‌خواهید از ما بگیرید وقتی عده‌ای از اتباع شما در این جا مسکن کردند مردم ایران به شما خوش‌بین نخواهند بود و خواهند گفت که دولت شوروی آنچه به ما داده است تدریجاً می‌خواهند از ما پس بگیرند. گفت حقیقتاً من هم با شما موافقم و من هیچ متوجه نبودم. گفت اجاره‌نامه را پاره کنید و پس بگیرید. من آمدم تصویب‌نامه را هم پاره کردم و امضا نکردم. پس حقیقتاً مأمورین متفقین ما، حقیقتاً بعضی ایشان به قدری خوب هستند که هر قدر بخواهیم اظهار تشکر کنیم کم است، ولی البته مأمورین بدی هم داشتند که آن‌ها مأمورین استعماری بودند، مثل کاکس که آمد در ایران قرارداد و ثوق‌الدوله را با انگلیس گذاشت. نمی‌شود همه را پای هم گذاشت، هر دولتی اعضای خوب دارد بد هم دارد. البته نظر دولت‌های متفقین ما نیست، نظریات متفقین ما جز خوبی و احسان چیزی نیست، مأمورین آن‌ها فرق می‌کنند، سیاست آن فرق دارد. یک مأموری شاید تصور کند که اگر ایران را به طور استعماری اداره بکنند برای دولت خودش خوب باشد، یک مأمور هم شاید این نظر را داشته باشد که باید ایران مستقل و آزاد باشد و در کار او هیچ کس دخالت نکند. البته ما کدام مأمور را می‌خواهیم و موافقت می‌کنیم؟ مسلم با آن مأموری که آزادی و استقلال ما را محترم بدارد (صحیح است) قرارداد و ثوق‌الدوله در یک موقع بدی گذشت، در وقتی بود که جامعه ملل درست شده بود نظر جامعه ملل آیا این بود که بیایند دول را تحت‌الحمايه قرار بدهند و با آن‌ها قرارداد ببندند؟

نظر جامعه ملل این بود که دول آزاد باشند، مستقل باشند، دول اختیارات خود را از دست ندهند و خودشان در هر کاری که می‌خواهند دخالت بکنند. این نظر جامعه ملل بود چه جهت داشت که قرارداد ملغی شد: یکی این که قرارداد را سرپرسی کاکس بانظر دولت انگلیس بسته بود

و البته خود دولت انگلیس هم بعد متوجه شد که این کار خوبی نیست و بعد عدم رضایت ملت ایران، ملت ایران راضی نبود پس از آن بیانیهای که دولت آمریکا داد که ما باید همیشه مرهون آن بیانیه باشیم و این بیانیه را من باید یک مرتبه دیگر برای اظهار سپاسگزاری در این مجلس بخوانم: «تهران سفارت آمریکا، دولت ممالک متحده آمریکا به شما دستور می دهد که نزد زمامداران ایران و اشخاص علاقه مند این موضوع را که دولت اتاژونی از مساعدت نسبت به ایران امتناع ورزیده است تکذیب نمایید. آمریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران به طریق بسیار اظهار و ابراز داشته. نمایندگانی که از طرف دولت آمریکا در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده اند که سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان آمریکا متعجب بودند که چرا مجاهدت آن ها بیش از این به تقویت و مساعدت تلقی نمی شود، لیکن اکنون معاهده جدید (منظور معاهده ۱۹۱۹ است) معلوم داشت که به چه علت آمریکایی ها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را به امضاء برسانند و نیز معلوم می گردد که دولت ایران در تهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی نمود. دولت آمریکا معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می نماید.»

این هم بیانیهای بود که در آن وقت دولت آمریکا داده است، پس وضع قرارداد این بود آن وقت آقا در بیانیه خود این طور مرقوم فرموده اند که قرارداد را من ملغی کردم. بنده از آقا سؤال می کنم اگر آقا قبل از الغا با نمایندگان انگلیسی داخل در مذاکره شده بودند و الغا کردند پس البته در یک کلیاتی مذاکره کردند که کودتا جزو آن بوده است.

اگر خیر، با نمایندگان انگلیس داخل مذاکره نشده بودند به چه ترتیب قرارداد را ملغی کردند، قرارداد یک عقد دو طرفی است، یعنی یک عمل دو طرفی است، عقد است، عقد محتاج به ایجاب و قبول است، اگر یکی از طرفین موافقت نکند فسخ قرارداد ممکن نیست. از آقا تعجب می کنم که می گویند مذاکراتی فرمودند. چه طور قرارداد را ملغی فرموده اند، چه طور تصور فرموده اند که دولت انگلیس ضعف پیدا کرده باشد که با الغا قرارداد مخالفت نکند، حالا موضوع قرارداد چیست.

ماده اولش می نویسد دولت؛ با انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می کند. ماده دوم، دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصصی را که برای لزوم استخدام آن ها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کسرات اجیر و به آن ها اختیارات متناسب داده خواهد شد. کیفیت این اختیار بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود. ماده سوم: دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را در نظر دارد تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد، معین خواهد شد.

در واقع دو ماده مهم در این قرارداد هست. یکی راجع به مستشاران است، یکی راجع به قشون.

این هم موضوع قرارداد است، اگر آقا قرارداد را ملغی کرده بودند چرا بعد از این که رییس الوزرا شدند قشون جنوب را به رسمیت شناخته و چرا مستشار مالی را که مرحوم مشیرالدوله پس از این که رییس الوزرا شدند بعد از کابینه وثوقالدوله برای تقشیش نفت در کمیسیون انگلیس و ایران به لندن فرستادند ایشان را به ایران رجعت دادند؟ همان قشونی را که آقا در تلگراف خودشان مرقوم فرموده اند که در تحت امر ایشان بوده آقا را از این مملکت بیرون کرد و اگر آقا در موقع تشریف بردن احتیاج به بودجه نداشتند چرا از مالیه ایران وجه گرفته و اگر محتاج به بودجه بودند آقا بفرمایند در این بیست و دو سال با چه سرمایه تحصیل علم کردند و با چه سرمایه املاکی جمع آوری کردند.

اهالی یزد که کاغذ و تلگراف تا آنجا چند روز لاقط می رسد، از ورود آقا چه طور مستحضر شدند و آقا را بعد از بیست و دو سال که نسیا منسیا بوده از روی چه نظر انتخاب نمودند، فقط یزدی بودن برای انتخاب کافی نیست، من اهل آشتیان هستم و از آشتیان یک رأی هم ندارم. از خواص آقا شنیده شده که دو میلیون تومان اهالی یزد برای تشکیلات حزبی آقا داده اند. یزدی ها این تمول را از کجا آورده بودند و این سخاوت محیرالعقول را برای چه به خرج داده اند؟

پایان قسمت (۲)

ادامه این نطق بسیار مهم را در شماره (۳) بخوانید